

بسم الله الرحمن الرحيم

مواضع شیخ فضل الله نوری در نهضت مشروطه

احسان منیعی

چکیده

شیخ فضل الله نوری از بزرگ ترین رهبران و فعالان فکری مخالفان و موافقان نهضت مشروطیت ایران به شمار می‌روند که نظرات فقهی و اندیشه سیاسی آنان نقش مؤثری در تحولات انقلاب مشروطه و جریان مشروطه خواهی ایفا کرد. این دو، الگوی اصلی جریان های مشروطه خواهی و مشروطه خواهی به شمار می‌روند و مساله محوری این مقاله، بررسی چرایی مخالفت و موافقت آنها با جریان مشروطیت از طریق مطالعه تطبیقی آرا و اندیشه های فقهی و سیاسی ایشان است و از این منظر کوشش شده است با یک رویکرد مقایسه ای دلایل مخالفت و همراهی این دو با نظام مشروطیت از نظر فقهی و تاریخی تبیین شده و به این سؤال اساسی پرداخته شود که چگونه بر مبنای یک میراث فقهی مشترک، دو مجتهد برجسته جهان تشیع در ایران، قرائت های متضاد و متفاوتی از یک نظام سیاسی ارائه داده اند.

کلید واژگان: مشروطیت، مشروطه مشروعه، شیخ فضل الله نوری، حکومت، آزادی، قانون.

طرح مساله

شیخ فضل الله نوری از مجتهدان و شخصیت های مطرح در تاریخ معاصر، به رغم حضور فعال در جنبش های ضد استبدادی نظیر جنبش تنباکو و جنبش عدالتخانه، به عنوان مخالف سرسخت جنبش مشروطه شناخته شده است. هر چند که وی در ابتدا نه تنها با مشروطیت و تفکر مشروطه خواهی مخالفت نداشت، بلکه در پیشبرد این جنبش

ضداستبدادی نقش مؤثری ایفا کرد. اما تغییر جهتی که در اهداف جنبش از ناحیه روشنفکران ایجاد شد، در نهایت موجبات مخالفت نوری با مشروطه را فراهم آورد. حال در این مقاله در پی موضع گیری های شیخ در مورد نهضت مشروطه هستیم.

سوال اصلی :

موضع شیخ فضل الله نوری در رابطه با نهضت مشروطه چه بود و دچار چه تغییراتی گشت؟

سوالات فرعی:

عوامل و حوادث تاثیر گذار بر تغییر نظر شیخ چه بود؟

موافقان و مخالفان نهضت چه کسانی بودند و چه دلایلی داشتند؟

معنای مشروطه مشروعه چیست؟

واکنش شاه و درباریان چه بود؟

فرضیه: با توجه به شخصیت علمی و اخلاقی ایشان به نظر میرسد که تصمیمات و مواضع ایشان در تایید یا رد نهضت از باب تکلیف شرعی و متناسب با مصلحت جامعه اسلامی و وظیفه الهی ایشان بوده و علایق و دلایل شخصی در آن دخیل نبوده باشد.

در آغاز نهضت ضداستبدادی ایرانیان سید عبدالله بهبهانی از سید محمد طباطبایی و شیخ فضل الله نوری برای اتحاد و قیام هماهنگ علیه اقدامات توهین آمیز برخی از اتباع بیگانه در استخدام حکومت قاجار و اعمال ظالمانه و رفتار و برخوردهای تبعیض آمیز و تجاوزات مستمر دولتیان به جان و مال مردم (شیخ فضل ۴۸-۴۹: ۱۳۵۹) که عموم مردم را به ستوه آورده بود، دعوت کرد. کسروی این دعوت را رد کرد و طباطبایی این دعوت را پذیرفت. اما پس از آن که کار نهضت بالا گرفت و صفوف مبارزین اعم از علما و مردم به طور مشخص در برابر دولتیان و طرفداران شان قرار گرفتند و کار به درگیری وجدال کشید و مهاجرت صغری به حرم حضرت عبدالعظیم و بازگشت آن ها و کشته شدن یکی از طلاب نوری نیز با رهبران مذکور همراه شده و در کنار مبارزین از علما و مردم ، و حوادث مسجد

جامع پیش آمد قرار گرفت و در قضیه مهاجرت کبرا به قم، به مهاجرین پیوست. شیخ فضل الله در طول توقف در قم تا زمان صدور دستخط و فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه و بازگشت مهاجرین از قم، با آنان همدستان بود، ولی پس از بازگشت از قم و انعقاد مجلس شورا و مطرح شدن موضوع نگارش قانون اساسی و مساله بررسی آن توسط علما، به تدریج از صف رهبران نهضت جدا شد و بنای مخالفت با حکومت مشروطه را نهاد و این موضع خود را در سخنرانی‌ها و اطلاعیه‌ها اظهار و اعلام کرد و عاقبت در مخالفت با حکومت مشروطه به همراه جمعی از علما و هواداران خویش به حرم حضرت عبدالعظیم مهاجرت نمود و از آن جا نیز به وسیله سخنرانی و چاپ نشریه لویح، همگان را به مخالفت با آن دعوت می‌کرد. اگر شیخ فضل الله نوری را به لحاظ تئوری در رأس قطب مخالف با مشروطه بدانیم، در سر قطب دیگر مجتهد دیگری به نام علامه شیخ محمدحسین نائینی قرار می‌گیرد که دفاع خود از مشروطه و ش ۱۲۸۷ (در سال ۱۱۴: ۱۳۷۸ نائینی)، «تنبیه الامه و تنزیه المله» مبانی آن را در رساله ای تحت عنوان پس از به توپ بسته شدن مجلس و در پاسخ به جریان مشروعه خواهی و ایرادات شیخ فضل الله منتشر ساخت. نکته مهم آن است که دو مجتهد بزرگ نجف یعنی خراسانی و مازندرانی نیز مهر تأیید خود را بر این رساله گذاردند. با این که مشروطه و مبانی فکری آن پدیده ای غربی بود، اما هنر نائینی آن بود که (۵۵: ۱۳۸۱) استادانه آن دیدگاه‌ها را بر پایه فقه و اصول شیعه استوار کرد. (حائری، دلایل و چرایی مخالفت شیخ فضل الله نوری با جریان مشروطه خواهی در مقطع جدی شدن نهضت و مبارزه با حکومت استبدادی قاجار، آن هم پس از همراهی اولیه با علما و رهبران نهضت، همواره یکی از سئوال‌های اساسی مورد توجه محققان تاریخ مشروطه بوده است، به ویژه آن که در مرحله استقرار حکومت مشروطه و سرآغاز شکل‌بندی، گیری آن نیاز به وحدت و یگانگی تر و ضروری تر بود و درست در چنین مقطعی نوری از صف رهبران انقلاب مشروطیت جدا شد و علناً با عزم جزم، بنای مخالفت با آن نهاد و تا آن جا بر مخالفت خویش پافشاری کرد که عاقبت جان خود را نیز بر سر این کار گذاشت. لذا در این نوشتار با بازخوانی اندیشه سیاسی و فقهی شیخ فضل الله نوری و علامه نائینی در مورد نظام مشروطیت، دلایل مخالفت و موافقت این دو با حکومت مشروطه از یک منظر مقایسه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد.

شیخ فضل الله نوری در یک نگاه

شیخ فضل الله نوری، پسر ملاعباس نوری مازندرانی معروف به شیخ فضل الله یا حاجی شیخ نوری از روحانیون متنفذ شیعه بود. وی در ماه ذیحجه سال ۱۲۵۸ هجری قمری در تهران به دنیا آمد. دروس مقدماتی را در همین شهر خواند

و سپس برای ادامه تحصیلات عازم عتبات گردید. وی از درس شیخ راضی نجفی استفاده برد و سپس به همراه دایی اش - محدث نوری- و در ۱۲۹۲ق به سامرا رفت و چند سال از درس میرزای شیرازی استفاده کرد، تقریرات او را نوشت و از شاگردان بارز میرزا به شمار می‌رفت.

شیخ فضل‌الله پس از تحصیل علوم دینی در سال ۱۳۰۰ هجری قمری به تهران بازگشت و به تدریس پرداخت وی در سال ۱۳۰۹ در جریان جنبش تنباکو به رهبری میرزای شیرازی نیز مشارکت داشت. پس از درگذشت میرزای شیرازی و احتمال مرجعیت وی و میرزا حسن آشتیانی، شب‌نامه‌هایی در ذیقعدہ ۱۳۱۲ قمری علیه وی پخش شد. با این حال طبق پیش‌بینی دوست و دشمن، شیخ فضل‌الله پس از درگذشت میرزای آشتیانی، عالم و مجتهد اول تهران شد.

شیخ فضل‌الله نوری با آموختن فقه، اصول، رجال، کلام، حکمت، عرفان و دیگر علوم زمانه نزد استادان بنام آن دیار، به مقام اجتهادنایل آمد و پس از آن به منظور آموزش و گسترش معارف اسلامی به ایران بازگشت.

این مدافع مشروطه‌ی مشروعه نتیجه‌ی تجربه‌های خویش را در آثار ارزنده‌ای همچون *به الدرر التنظيم*، *بیاض*، *فی قاعده ضمان الید*، *رساله فی المشتق*، *صحیفه قائمیه*، *رساله تحریم استطراق حاجیان از راه جبل به مکه معظمه*، *تحریم مشروطیت*، *حاشیه بر کتاب شواهد الربوبیه ملاصدرا*، *حاشیه بر کتاب فوائد الاصول شیخ انصاری* و... به یادگار گذاشت.

این روحانی مجاهد پس از بازگشت به تهران به دلیل مشاهده‌ی شرایطی که کشورهای استعمارگری همچون انگلیس و روسیه برای ایران فراهم کرده بودند، در صدد رویارویی با نفوذ فرهنگی بیگانگان برآمد. در این هنگامه انگلیس با عقد قراردادهایی چون سیم تلگراف، راه شوسه، راه آهن سازی، بانک شاهی و امتیاز داری و با وارد کردن کالاهای غربی تلاش می‌کرد بیشترین بهره را از منابع و منافع کشور به دست آورد. در این میان گرفتن امتیاز انحصاری دخانیات به وسیله‌ی یک شرکت انگلیسی در ۱۲۷۰ هجری خورشیدی سبب شد که این شرکت به جز وارد کردن زیان‌های جبران‌ناپذیر اقتصادی، استقلال سیاسی ایران را نیز نقض کند. این امر اعتراض گسترده‌ی مردم کشور را به همراه داشت و بدین شکل شیخ فضل‌الله نوری به عنوان یکی از چهره‌های مذهبی و سیاسی به حمایت از میرزای آشتیانی یکی از رهبران این اعتراض‌ها پرداخت. مخالفت‌هایی که در نهایت به شکل‌گیری نهضت تنباکو منجر شد.

پس از صدور فرمان مشروطیت به وسیله ی مظفرالدین شاه قاجار، برخی روحانیون که خواهان اسلامی بودن و شرعی بودن قانون بودند با خواسته های روشنفکران غرب زده که خواستار قانونی همسان کشورهای غربی بودند، به مخالفت برخاستند. شیخ فضل الله نوری که خود در جریان انقلاب مشروطیت از رهبران این نهضت به شمار می رفت، با مشاهده ی انحراف مشروطه از مسیر اصلی خویش، به دنبال ایجاد مشروطه ی مشروعه بر آمد و به مخالفت با روشنفکران غرب زده برخاست و با حمایت و همراهی میرزای شیرازی، میرزا حسن آشتیانی، سید جمال الدین اسدآبادی و ... به مبارزه ی اصولی با مشروطه و هواداران آن پرداخت.

او در این باره گفته است: «من والله با مشروطه مخالفت ندارم. با اشخاص بی دین و فرقه ضالّه و مضلّه مخالفم که می خواهند به اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه ها به انبیا و اولیا توهین می کنند و حرف های کفرآمیز می زنند. علمای اسلام مأمورند برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم. چگونه من مخالف با عدالت و مروج ظلم می شوم؟ من در همین جا قرآن را از بغل خود در آورده، قسم خوردم و قرآن را شاهد عقیده ام قرار دادم که مخالف مشروطه نیستم.

این سیاستمدار مجاهد برای روشنگری و آگاه سازی مردم از توطئه های دشمنان در سوم تیر ۱۲۸۶ هجری خورشیدی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) به همراه گروهی از یاران خود و مردم تحصن کرد و در اقدام دیگری به انتشار نشریه ای به نام لایحه روی آورد. مجلس شورای ملی که با مشاهده ی چنین شرایطی، پایه های حکومت را در خطر دید، به همین منظور اعلام کرد که کلمه ی مشروطه نمی تواند در تضاد با دین و احکام شرعی باشد و این گونه تحصن شیخ فضل الله نوری و یارانش پایان یافت.

اما در این برهه از تاریخ، نقش گسترده ی استعمارگران و مهره های آن ها سبب شد تا این نهضت بیش از پیش از مسیر اصلی خود خارج شود؛ چنانکه گروهی با نام مشروطه با حمایت از این نهضت، برای اجرای توطئه ی خویش علیه شیخ فضل الله نوری با محاصره ی منزل وی، این مجاهد آزادی خواه را در نهایت بازداشت و پس از محاکمه به اعدام محکوم کردند.

پیروزی نهضت و صدور فرمان مشروطیت

مظفرالدین شاه پس از این که متوجه شد هر روز بر تعداد مهاجرین در قم و متحصنین در سفارت انگلیس افزوده می‌شود، با درخواست های آنان موافقت کرد و فرمان مشروطیت را در چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق / ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ش صادر کرد.

پس از صدور این فرمان عضدالملک (رییس ایل قاجار) برای بازگرداندن علما به قم رفت و آنان را با احترام به تهران آورد. چند روز بعد، مجلس در محل مدرسه نظام افتتاح شد و به تدوین نظامنامه انتخابات پرداخت. نظامنامه با عجله تمام تدوین گردید و در سال ۱۳۲۴ هـ ق / ۱۲۸۵ ش انتخابات تهران آغاز شد و در همان سال مجلس را افتتاح کردند.

عوامل شکل گیری نهضت مشروطه

در شکل گیری و پیروزی نهضت مشروطه زمینه‌های داخلی و خارجی نقش موثری داشتند که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. از دست رفتن بخش‌هایی از ایران

یکی از دلایل نارضایتی مردم از حکومت قاجار، از دست رفتن سرزمین‌هایی بود که به وسیله دولت‌های استعمارگر روس و انگلیس از ایران جدا شده بودند. قسمت‌هایی که توسط روسیه از ایران جدا شد عبارت بودند از: کل قفقاز در شمال غربی و منطقه ماوراءالنهر در شمال شرقی (شامل کشورهای قزاقستان، تاجیکستان و ترکمنستان کنونی) به این ترتیب، در شرق و غرب دریای خزر، مناطق و ایالت‌های وسیع و زرخیزی از ایران جدا شد. سرزمین‌هایی که توسط انگلستان از ایران جدا شد عبارت بودند از: ایالت‌های هرات و قندهار؛ و بخش بزرگی از بلوچستان.

۲. غلبه استعمار بر مملکت

کشورهای استعمارگر اروپایی از قرن شانزدهم میلادی شروع به اشغال سرزمین‌هایی در آسیا، آفریقا، و قاره آمریکا کردند و تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم کشورهای متعددی را زیر سلطه جغرافیایی و برخورداری از منابع سرشار مواد اولیه، خود درآوردند. ایران نیز به دلایل داشتن موقعیتی ویژه، مورد توجه کشورهای استعمارگر قرار گرفت. ضعف حکومت قاجار و طمع ورزی و فساد مالی درباریان، زمینه سلطه بیگانگان را بر مملکت فراهم کرده

بود. بارزترین نتیجه این وضعیت، امتیازهای متعددی بود که به خارجی‌ها داده می‌شد. علاوه بر آن قرض‌هایی که شاهان قاجار از کشورهای بیگانه می‌گرفتند، موجب سلطه بیشتر استعمارگران بر مملکت شد.

۳. استبداد دستگاه حاکم

حکومت قاجار بر بنادر استبداد متکی بود و قدرت در دست شاه و اراده او متمرکز بود. مردم ایران هیچ‌گونه تضمینی برای حفظ جان و مال و ناموس خود در مقابل دستگاه استبدادی نداشتند. شاه و بستگانش هر کاری که مایل بودند، انجام می‌دادند و هر بلایی که می‌خواستند، بر سر مردم می‌آوردند.

۴. ورود اندیشه‌های جدید

دورانی که شاهان قاجار بر مردم حکومت می‌کردند، دوران تحول‌های فکری و آزادی‌خواهی در قسمت‌هایی از جهان بود. در تعدادی از کشورها، حکومت مشروطه برقرار شده بود. لذا ایرانیان نیز به‌طور مستقیم و یا غیر مستقیم تحت تاثیر این نهضت‌های جهانی قرار گرفتند. زمینه ورود این تفکر به ایران به شکل‌های مختلفی صورت گرفت مانند اعزام دانشجو به خارج، سفرهای درباریان و سیاستمداران به خارج از کشور و مهاجرت برخی از ایرانیان.

۵. حادثه نوز بلژیکی

کلید حرکت نهضت مشروطه از اهانت به روحانیون شروع شد؛ به این شرح که: عکسی از مسیو نوز بلژیکی - مسؤول امور مالی ایران و کسی که تعرفه‌های گمرکی علیه بازرگانان را وضع می‌کرد - در لباس روحانیت و در مجلس رقص در حال کشیدن قلیان منتشر شد که این کار موجب نارضایتی مردم و خشم عمومی آنان شد و مردم خواستار عزل او شدند.

۶.۱. احداث بانک استقراضی روس در قبرستان مسلمانان

حادثه دیگری که در تحریک احساسات مردم مؤثر واقع شد، احداث بانک استقراضی روس در یک زمین وقفی و در قبرستان مسلمانان بود که در اثنای ساخت بانک استخوان‌های تازه مردگان کشف شد و روس‌ها با بی‌اعتنایی اجساد و استخوان‌ها را در چاهی ریختند؛ این اهانت باعث شد که مردم به ساختمان در حال احداث بانک روس حمله کنند و آن را ویران نمایند.

۷. تنبیه تاجران

عامل دیگر، تنبیه تاجران توسط علاء الدوله حاکم تهران بود. در دوران قاجاریه بیشتر قند مصرفی ایران از روسیه تأمین می‌شد و روسیه نیز در این دوران تاریخی در حال جنگ با ژاپن - جنگ ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ م - بود که به همین دلیل واردات قند از کشور روسیه کم و یا قطع شده و قند در ایران، به ویژه در تهران گران شده بود. علاء الدوله حاکم تهران که مردی مستبد، قلدر و ستمگر بود، تصمیم گرفت چند نفر از تاجران معروف قند را به دار الحکومه دعوت کرده علت گران شدن قند را از آن‌ها سوال کند، اما هدف اصلی او این بود که تجار را که در جریان «مسیونوز بلژیکی» سرکشی کرده بودند، گوشمالی دهد تا برای دیگران درس عبرت شود.

وی از میان تاجران دعوت شده، چهار نفر را که تاجر قند بودند، انتخاب کرد و دستور داد به فلک بسته، شلاق بزنند. بی احترامی و کتک زدن تجار خوش نام بازار، بویژه «حاج سید هاشم قندی» که به دیانت و صداقت مشهور بود، باعث اعتراض شدید مردم و تعطیلی بازار و تجمع در مسجد شاه تهران (مسجد امام خمینی (ره) فعلی) شد. مردم خواستار جلوگیری از ظلم به مردم و تشکیل عدالتخانه شدند.

این اجتماع با تحریک امام جمعه تهران یعنی حاجی میرزا ابوالقاسم (داماد مظفرالدین شاه) که مخفیانه افرادی را در مسجد آماده کرده بود، با اهانت به مردم و علما پراکنده شد و به دنبال آن هجرت صغری از تهران به حضرت عبدالعظیم شروع و مردم در عبدالعظیم تحصن کردند. پس از قبول درخواست های متحصنین از سوی مظفرالدین شاه، آن‌ها به تهران برگشتند اما عین الدوله از اجرای کامل خواسته های آنان سرباز زد. پس از درگیری و کشته شدن یکی از طلبه‌ها، مردم دوباره در مسجد جمع شدند که به محاصره نیروهای حکومت درآمدند و پس از چندی با درخواست آنان مبنی بر خروج از تهران موافقت شد، بدین ترتیب هجرت کبری با حرکت آنان از تهران به قم و تحصن در حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) آغاز گشت.

مشروع خواهی تا پای جان

شیخ فضل الله ایده‌های متفاوتی نسبت به مشروطه داشت و به گفته خود آن را مشروع می‌خواست و می‌گفت: «مشروطه خوب لفظی است، شاه دستخط **مشروطیت** را دادند، شاه مرحوم دستخط داده‌اند، مشروطه باید باشد، ولی مشروطه مشروع و مجلس محدود، نه هرج و مرج.

این چنین بود که نوشتن هرگونه قانون و واداشتن شهروندان به پیروی از قانونی که در شرع آورده نشده است را نادرست می‌دانست و در رساله حرمت مشروطه با برقراری مجلس انتخابی و نیز مسأله تقسیم قوا مخالفت کرده بود.

از آن جمله بود که شیخ فضل الله در مقابل یکی از مواد **قانون مشروطه** آنجا که آمده بود «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود»، به طور مشخص به مخالفت پرداخت و گفت: (محال است با اسلام حکم مساوات).

در جریان جنبش تنباکو، هنگامی که ناصرالدین شاه به میرزا حسن آشتیانی دستور داد که یا در ملاء عام قلیان بکشید یا از شهر بیرون رود و میرزا تصمیم به بیرون رفتن گرفت، اولین کسی از علما که در حمایت از میرزا به خانه وی وارد شد، شیخ فضل الله بود.

او با پشتیبانی آخوند خراسانی اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه مبنی بر تشکیل هیات نظار را به تصویب مجلس شورای ملی رساند، ولی به دلیل اختلاف با دیگر نمایندگان درباره برخی از اصول متمم قانون اساسی مشروطه، از مجلس کناره گیری کرد و با راه اندازی جریانی که مشروعه خواهان نام گرفت، اعتراضات شدیدی بر مشروطه خواهان و مشروطیت وارد کرد.

شیخ فضل الله با همراهی کردن مخالفان مشروطه در ماجرای به توپ بستن مجلس، جمع آوری امضا از علما برای عدم بازگشایی مجلس بعد از بمباران از سوی محمدعلی شاه و نوشتن رساله‌هایی از جمله رساله حرمت مشروطه، مخالفت شدید مشروطه خواهان را به خود جلب کرد.

مشروطه به شرط مشروعه

شیخ فضل الله با مشروطیت مخالفتی نداشت و بحث او در کیفیت آن بود، با دیدن وضع آن روز جامعه گفت: «من والله با مشروطه مخالفت ندارم. با اشخاص بی دین و فرقه ضالّه و مضلّه مخالفم که می‌خواهند به اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه‌ها به انبیا و اولیا توهین می‌کنند و حرف‌های کفرآمیز می‌زنند.

علمای اسلام مأمورند برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم. چگونه من مخالف با عدالت و مروج ظلم می‌شوم؟ من در همین جا قرآن را از بغل خود درآورده، قسم خوردم و قرآن را شاهد عقیده ام قرار دادم که مخالف مشروطه نیستم.

معاندین گفتند این قرآن نبوده است، بلکه قوطی سیگار بوده، حال با همچو مردمی چگونه مخالفت نکنم؟ چگونه بی طرف شوم و سخنی نگویم؟

من مخالف اساس مشروطیت نیستم؛ بلکه اول کسی که طالب این اساس بود من بودم و فعلاً هم مخالفتی ندارم، اما مشروطه به همان شرایطی که گفتم که قانون اساسی و قوانین داخلی مملکت باید مطابقت با شرع داشته باشد.»

شیخ فضل الله و مشروطه

در ۱۳۲۳ هجری قمری آیت الله سیدعبدالله بهبهانی از آیت الله سیدمحمد طباطبایی و شیخ فضل الله نوری برای اتحاد و قیام هماهنگ علیه اقدامات توهین آمیز برخی اتباع بیگانه مستخدم دولت و اعمال و رفتار و برخوردهای تبعیض آمیز و تجاوزات مستمر دولتی ها به جان و مال مردم که عامه را به ستوه آورده بود، دعوت کرد. شیخ فضل الله این دعوت را رد کرد و سیدمحمد طباطبایی با بیان این شرط که «اگر جناب آقای سیدعبدالله مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی در کار نباشد، من همراه خواهم بود»، دعوت را اجابت کرد. شیخ فضل الله علی رغم تأکید آیت الله طباطبایی و بهبهانی، در تحصن مشروطه خواهان شرکت نکرد. زیرا مخالفت ها را به تحریک جناح های رقیب در حکومت می دانست. به همین دلیل در این دوره، به دلیل عدم شرکت در این تحصن مورد انتقاد شدید قرار گرفت.

اما پس از آن که کار نهضت بالا گرفت و صفوف مبارزین اعم از علما و مردم به طور مشخص در برابر دولتی ها و طرفدارانشان قرار گرفت و کار به درگیری و جدال کشید، پس از مهاجرت صغرا به حرم حضرت عبدالعظیم و بازگشت آن ها و کشته شدن یکی از طلاب و جریانات مسجد جامع، شیخ فضل الله نیز با وجود مخالفت اولیه با این حرکت، با آن ها همراه شد و در کنار مبارزین قرار گرفت و در قضیه مهاجرت کبری به قم، با آن که هنوز عین الدوله و نصرالسلطنه نسبت به وی موضعی مثبت داشتند، ولی هر چه به وی اصرار کردند که از مهاجرت به قم صرف نظر کند، نپذیرفت و به مهاجرین پیوست.

شیخ فضل الله در طول توقف در قم تا زمان صدور دستخط و فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه و بازگشت مهاجرین از قم، با آنان همداستان بود. اما پس از بازگشت از قم و انعقاد مجلس شورا و مطرح شدن نگارش قانون

اساسی و مسأله بررسی آن توسط علما، تدریجاً از صف رهبران نهضت جدا شد و بنای مخالفت با حکومت مشروطه را نهاد. وی این موضع خود را در سخنرانی‌ها و اطلاعیه‌های گوناگون اظهار و اعلام کرد.

دلایل مخالفت شیخ فضل الله با مشروطه

۱- تفسیر غلط از مشروطه توسط برخی از بزرگان

روزی که عضدالملک برای اعلام موافقت شاه با تقاضای عدالت خواهان به قم آمده بود، شیخ فضل الله نوری به علما گفت: «تا حالا کارها خوب پیش رفته، اما از این به بعد چه خواهید کرد؟ هدف شما چیست؟» سید محمد طباطبایی در پاسخ گفت: مراد ما مشروطه است و مجلس شورای ملی. مشروطه چیزی است که برای پادشاه و وزیران حد و حدودی تعیین می کند که نتوانند هر طور خواستند با ملت رفتار کنند. مشروطه آزادی کامل برای ملت می آورد و برای همه کارهای دولتی و ملتی و شرعی، قانون و حدودی معین خواهد کرد.

شیخ فضل الله در جواب گفت: «اما فوایدی که برای مشروطه برشمردید و آن این که برای پادشاه و وزیران حدودی معین می شود، بسیار نیکو است، ولی این که فرمودید آزادی کامل برای ملت خواهد بود، این سخن از نظر اسلامی باطل و کفر است و آزادی کامل [به نحوی] که هر فرد برای هر کاری آزاد باشد، چنین آزادی در اسلام نیست و این که فرمودید قانونی وضع خواهد شد، اول این که قانون ما مسلمین در هزار و سیصد و اندی سال قبل وضع شده است و اگر هم برای تنظیم و اصلاح روابط اجتماعی و اداری قانونی نوشته شود، باید مطابق با شریعت اسلامی باشد و اما این سخن که فرمودید برای شرع حدی معین خواهد شد، بدانید که برای شرع و دین حدی نیست.»

۲- حضور روشنفکران غربزده در مجلس شورای ملی

مجلس تدوین قانون اساسی، بعد از صدور فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه تشکیل شد. با توجه به ترکیب اعضای مجلس اختلافاتی بین علما و روشن فکران به وجود آمد. روحانیان که خواهان اسلامی بودن و شرعی بودن قوانین بودند با خواسته های روشن فکران غرب زده و فراماسون ها که خواستار قانونی همسان کشورهای غربی بودند، به مخالفت برخاستند. اکثر مجلس در دست روشن فکران وابسته و فراماسون ها بود، به طوری که از شانزده نماینده تهران سیزده نفر فراماسون بودند.

شیخ با وجود اعتراض قبلی به همراه بهبهانی و طباطبایی در جلسات مجلس شرکت کرد تا شاید بتواند جلوی تصویب قوانین غیر اسلامی را بگیرد. ولی فراماسون ها عنوان نظام را مشروطه قرار دادند. شیخ فضل الله نوری وقتی این وضع را دید، تصمیم به مقاومت گرفت و برای اصلاح وضع، اصل نظارت فقها بر قوانین مجلس را پیشنهاد کرد. این پیشنهاد با مخالفت آن ها روبرو شد و ایشان به نشان اعتراض مجلس را ترک کرد و از آن هنگام سیل تهمت ها علیه او جاری شد.

۳- مشروعه نبودن مشروطه

شیخ فضل الله با مشروطیت مخالفتی نداشت و بحث او در کیفیت آن بود. با دیدن وضع آن روز جامعه گفت: «من والله با مشروطه مخالفت ندارم. با اشخاص بی دین و فرقه ضالّه و مضلّه مخالفم که می خواهند به اسلام لطمه بزنند. روزنامه ها به انبیا و اولیا توهین می کنند و حرف های کفرآمیز می زنند. علمای اسلام برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم در جامعه مامورند. چگونه من مخالف با عدالت و مروج ظلم می شوم؟ من در همین جا قرآن را از بغل خود درآورده، قسم خوردم و قرآن را شاهد عقیده ام قرار دادم که مخالف مشروطه نیستم. معاندین گفتند این قرآن نبوده است، بلکه قوطی سیگار بوده، حال با همچو مردمی چگونه مخالفت نکنم؟ چگونه بی طرف شوم و سخنی نگویم؟ من مخالف اساس مشروطیت نیستم؛ بلکه اول کسی که طالب این اساس بود من بودم و فعلاً هم مخالفتی ندارم؛ اما مشروطه به همان شرایطی که گفتم که قانون اساسی و قوانین داخلی مملکت باید مطابقت با شرع داشته باشد.»

سرانجام نهضت مشروطه

تداوم نهضت مشروطه با مرگ مظفرالدین شاه و به قدرت رسیدن پسرش محمد علی میرزا که از مخالفان سرسخت مشروطه بود به مخاطره افتاد؛ چراکه او بعد از رسیدن به قدرت به مخالفت با قانون اساسی پرداخت و در ذیقعده ۱۳۲۵ دستور انحلال مجلس تازه تأسیس را صادر کرد که با مقاومت مردمی روبرو شد و این دستور به اجرا در نیامد. او یک سال بعد، زمانی که از یک ترور مشکوک جان سالم به در برد به کلنل لیاخوف روسی فرمانده بریگاد قزاق در تیرماه

۱۲۸۷ دستور داد تا مجلس را به توپ ببندد و به دنبال آن آزادی خواهان و مشروطه طلبان دستگیر، زندانی، تبعید و یا اعدام شدند.

این اقدامات به مدت یک سال، ایران را به استبداد ننگینی فرو برد که از آن به استبداد صغیر یاد می کنند اما با هجوم همه جانبه آزادی خواهان که از آذربایجان، گیلان و اصفهان و از نقاط دیگر به طرف تهران حرکت کرده بودند، با تصرف آن در ۲۳ تیر ۱۲۸۸، محمدعلی شاه مجبور به پناهندگی نزد سفارت روسیه شد و استبداد صغیر به پایان رسید. فاتحان تهران اگر چه توانستند در پرتو تلاش مردم، استبداد محمد علی شاه را از بین ببرند ولی با محاکمه و اعدام شیخ فضل الله به بیراهه رفتند.

تحصن مردم مقابل سفارت انگلستان جهت صدور فرمان مشروطیت

تحصن جمعی از مردم تهران در سفارت انگلیس در صدر مشروطه، یکی از حوادث مرموز و پیچیده تاریخ کشورمان در قرن اخیر است که شرح چگونگی آن، با اشاره به تأثیر تعیین کننده ای که بر اوضاع و وقایع کشورمان داشت، به اجمال یا تفصیل در خلال تواریخ مشروطه و اسناد و گزارش های منتشر شده داخلی و خارجی آمده است.

مطالعه و بررسی دقیق این صحنه شگفت تاریخی (یعنی، تحصن جمعی از مردم تهران در سفارت انگلیس در پگاه مشروطه) برای آشنایی محققان با حقیقت وقایع آن عصر، به ویژه زد و بندها و تحرکات سیاست های خارجی، بسیار مفید و ضروری است.

آنچه در تواریخ مشروطه درباره داستان تحصن آمده، بیشتر ناظر به لایه ظاهری قضایا بوده و از شرح مقدمات این نمایش حساب شده و حوادث پشت صحنه آن خالی است. فقط در بعضی از مآخذ، به پاره ای از این مقدمات آن هم به صورت مجمل اشارتی گشته، که در ذیل بدان اشاره شده است.

۱- محمدمهدی شریف کاشانی، از فعالان و سردمداران مشروطه، که در ماجرای تحصن سفارت انگلیس، رابط بین سفارت با انگلوفیل هایی بود که در هجرت کبرای علما به قم (در صدر مشروطه)، خود را میان مهاجران جا زده بودند، نوشته است: «من بنده هم، به واسطه سابقه بستگی به سفارت بهیه [= سفارت انگلیس در تهران]، یک روز رفتم قلهک،

جناب وزیرمختار و شارژدافر و چرچیل صاحب را ملاقات کرده، مذاکرات لازمه نموده، عود به شهر نمودم.» او در ملاقاتش با علما در قم، «از اقدامات کارکن‌های سری...» سخن گفته است.

۲- میرزا محمدخان و کیل الدوله، منشی مظفرالدین‌شاه، نیز در گزارش‌های زباندار خویش در مورد وقایع صدر مشروطه، به ماجرای پناهندگی تجار، کسبه و... به سفارت انگلیس، پذیرایی خدام سفارت از آن‌ها، القاءات شارژدافر (= کاردار) سفارت به متحصنان، و منشأ پول‌ها و مخارج تحصن اشاره کرده و از تغییر عنوان مجلس شورای «اسلامی» به مجلس شورای «ملی» با پادرمیانی و اصرار کاردار سفارت، پرده برداشته است.

۳- مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، که خود و برادرش (صنیع‌الدوله) از صحنه‌گردانان مشروطه بود، نوشته است: «راهی که مردم جستند توسل به سفارت انگلیس بود. از سفارت، منع و تشویق توأم می‌شد. کاشف به عمل آمد که قبلاً عده‌ای مبال [= مستراح] در سفارت تدارک شده بود. حاج محمدتقی بنکدار با مقداری دیگ و دیگ‌بر و ملزومات دیگر و اسباب پخت و پز - به دو معنی - وارد سفارت شد. خیمه‌ها برپا کردند و دیگ‌ها را بار؛ از طبقات مختلفه، معتکف سفارت شدند. امتیاز درستی هم بین متحصن و تماشاجی داده نمی‌شد. عنوان، تقاضای عدالتخانه است؛ باغ مصفا، آش و پلو مهیا، مشتری بسیار، انگشت‌ها در کار. شبی صنیع‌الدوله، حاجی محمدتقی شاهرودی و نگارنده به سفارت رفتیم. در زاویه پله جنوبی درویشی پرده فقر کشیده بود و عنکبوت‌مانند پشت پرده خزیده، برخاست و از پشت پرده بیرون آمد. مردی مسن بود، سیه‌چرده، ریش سفید و گیسوی پریشان، با خاطری مجموع، گفت این‌ها حرف می‌زنند، ما مشروطه می‌خواهیم؟ باقی معلوم است. مخارج آن بساط از کجا می‌رسید معلوم نشد. همه قسم حدس می‌شود زد؛ دم خروس هم پیدا است.»

۴- مرحوم استاد محیط طباطبایی، در مجله وزین «محیط» تحت عنوان «فرمان مشروطه از کیست؟» اظهارات مهم و تکان‌دهنده‌ای دارد. وی نوشته است: «مرحوم پدرم (سید ابراهیم فنا طباطبایی) که یکی از متحصنان آن زمان بود نقل می‌کرد که نخستین بار کلمه «شرط» و «مشروطه» در مقابل فرمان عدالت‌خانه، از بستگان سفارت به خصوص شارژدافر [= کاردار] شنیده شد و پیش از آن در گفتن و نوشتن ابداً کسی این لفظ را به کار نمی‌برد و پیدایش آن مربوط به همان ایام تحصن سفارت انگلیس است. باز همان مرحوم در وجیزه‌ای که به سال ۱۳۵۰ (ق) راجع به سرگذشت زندگانی خود برای این جانب نوشته اظهار می‌دارد: «...مخفی نماناد که در اول ورود ملت ایران به سفارت، همه بی‌خبر از عنوان مشروطیت بودیم؛ فقط معدلتخانه عظمی یا عدالت‌خانه کبری و شبه ذلک از دولت، خواهان بودیم. رفته‌رفته

به واسطه شب‌نامه‌های بسیار که نفوس مطالعه در سفارتخانه انداختند و خوانده شد، دانسته و فهمیده شد که عنوان، مرام مشروطه است. گرچه از شب‌نامه‌ها معلوم می‌شد، ولی صراحتاً از شارژدافر و نایب سفارت به ملت، سرآ تلقین و تفهیم گردید...»

مرحوم محیط پس از نقل عبارت فوق چنین بیان کرده است: «این شهادت کسی است که در دوره عمر خویش حتی برای مصلحت هم حاضر به گفتن یک کلمه خلاف واقع نشد و در نتیجه مجبور به گوشه‌نشینی و انزوا در روستای زواره گشت...»

۵- آقای شمس‌الدین رشدیه، فرزند میرزا حسن رشدیّه مشهور، با اشاره به تحولات صدر مشروطه، سخن جالبی دارد که دروغ است از ذکر آن درگذریم: «در اواخر سال ۱۳۲۲ق، در قسمت شمال باغ سفارت انگلیس، نزدیک دیوار، دو سه چاهی زدند و رها کردند. پس از شش ماه، مجاور دیوار شمالی، دالانی به عرض دو متر و نیم ساختند و به فاصله یک متر چاله‌هایی کردند، و به چاه بزرگ مربوط کردند و رها کردند. شش ماه بعد، بین چاله‌ها دیوار کشیدند. آن دالان به اتاق‌های کوچک چاله‌دار تقسیم شد. درهایی هم در جنوب شهر، بازار نجاران، ساخته و پرداخته شد. روزی هم درها را به آنجا انتقال داده به اتاق‌ها گذاشتند. البته بناها هر دفعه هم غیر از بناهای دفعه پیش بودند. در روزهای تحصن مردم در سفارت، این اتاق‌ها مستراح‌های حضرات شد. چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار! فاعتبروا یا اولی‌الالباب.»

۶- حسین امید، از دموکرات‌های صدر مشروطه و از مؤسسان اولیه حزب کمونیست در ایران، زمان تحصن دوازده سال داشته و همراه پدرش کراراً به میان متحصنان رفته است. وی، که کوشیده تا حدودی به لایه‌های زیرین ماجرا نزدیک شود، خاطر نشان ساخته است: «در باغ بزرگ سفارت برای هر یک از اصناف، خیمه و خرگاه اختصاصی برپا شده بود و نام صنف و غرض از تجمع و تحصن را در اشعاری شیوا گنجانده در مقام خیم خود نصب کرده بودند، اشعار هر صنف را با علاقه‌مندی در جنگی جمع‌آوری کرده بودم متأسفانه از دست دادم. جمعیت متحصنین سفارت انگلیس را تا ۲۵ هزار هم گفته‌اند، ولی این جمعیت شب‌ها تقلیل پیدا می‌کرد و کسانی که سرپرست مردی در خانه نداشتند به منازل خود می‌رفتند. دیگ‌های پلو شب و روز در سفارت سر بار، و چای و غلیان در گردش، و از متحصنان و همراهان آن‌ها با نظم و ترتیبی که از توانایی ایرانی خارج بود پذیرایی گرم و شایان به عمل می‌آمد.»

محل تأمین مخارج تاکنون جزء اسرار مانده است. آن‌هایی که تصور می‌کنند حاج محمدتقی معروف به سفارتی و حاج محمدحسین بنکدار که ناظر خرج بودند یا حاج امین‌الضرب و سایر تجار یا رجالی که با عین‌الدوله مخالفت داشتند به ویژه میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان، که داعیه تجدید صدارت خود را داشت، و طرفداران او، تحمل این مخارج گزاف را می‌کردند، تصور می‌کنم در اشتباه باشند. درست است که در آن تاریخ جامعه ما به درجه امروز آلوده به فساد نبوده و مردم خیرری وجود داشتند، ولی چنانچه خرجی کرده بودند اختفای آن علت نداشت و برای کسب افتخار و بزرگداشت خود افشا می‌نمودند و استبعادی هم نداشت در مقام مطالبه برآیند. شادروان دولت‌آبادی کتاب «حیات یحیی»، محل خرج را مجهول دانسته و متذکر شده است: «بعضی معتقدند دست سیاست خارجی کمک‌های مادی می‌نماید، تا چه اندازه صحیح باشد.» با این حال در حاشیه آمده است: «تحقیقات بعد نگارنده، محقق داشت هیچ‌گونه کمک مادی از خارج نشده و قسمت عمده این مخارج را رؤسا و تجار، طرفداران و کارکنان امین‌السلطان برای سرکار آوردن او می‌داده‌اند و شاید از پول خود امین‌السلطان هم بوده است؛ دیگران هم به مقاصد مختلف، کمک‌هایی می‌کرده‌اند.»

حسین امید درخصوص این حاشیه نوشته است: «برای نویسنده قبول اینکه این حاشیه را شخصاً در زمان حیات اضافه کرده باشند مقدور نیست؛ زیرا علت نداشت چنانچه به این حقیقت پی برده باشند متن را اصلاح نکرده به حاشیه رفته باشند و به فرض اینکه حاشیه از ایشان باشد ممکن است بر ایشان تحمیل شده یا قید پرداخت مخارج تحصن را به وسیله اجانب اهانتی دانسته و من باب جریحه‌دار نشدن غرور ملی، به اضافه کردن آن مبادرت کرده باشند. به علاوه، عبارت ناظر به قسمت عمده مخارج می‌باشد و نسبت به بقیه ساکت، و حساب و کتابی هم در کار نبوده است. به علاوه، مجلدات «حیات یحیی» نشان می‌دهد در تمام جزئیات وارد و در هر دفعه اسامی را ذکر، و اگر از طرف طبقات مذکور در حاشیه، مخارج متحصنین که امر مهمی است پرداخت شده بود بی‌اطلاع نمی‌ماند و لااقل چند نفری را به اسم و رسم معرفی می‌کرد و وهنی برای آنان متصور نبود که خواسته باشند احتراز جویند، بلکه مایه افتخار بود. این نکته نیز قابل توجه است: با آنکه در «حیات یحیی»، همه‌جا امین‌السلطان از طرفداران سیاست دولت روسیه معرفی شده و در صحت آن هم تردید نیست. چگونه ممکن است سفارت انگلیس به کسانی راه داده باشد که می‌خواسته‌اند مخالف سیاست دولت، خود را سرکار آورند و تمسک به بی‌اطلاعی سفارت انگلیس هم از محل پرداخت مخارج، امری غیر قابل قبول است.»

همچنین در صفحه ۱۲۴ جلد اول حیات یحیی مندرج است که انجمن اتحاد اسلامی اسلامبول که علیه دستگاه استبدادی تجهیز و فعالیت می کرد، نامه های سری خود را توسط برادر میرزا شیخ علی، منشی اول سفارت انگلیس در تهران که در سلک تجار بود جزو مکاتبات رسمی سفارت به وسیله غلام مخصوص سفارت می فرستاده، بی آنکه انگلیسیان دخالت یا اطلاع داشته باشند. البته سیاست اقتضا داشته چنین وانمود شود انگلیس ها اطلاع نداشته اند، ولی واقعیت آن قابل تصدیق نیست.»

آنچه گفتیم اشاراتی نوعاً کوتاه و فشرده درباره پشت صحنه تحصن در سفارت انگلیس از زبان شاهدان عینی بود. تأیید این امر را در منابع خارجی (روسی) نیز می توان دریافت. مسیوب. نیکیتین، عضو کنسولگری روسیه در رشت، تبریز و... (در مشروطه دوم) درباره تحصن کلام جالبی دارد: «انقلابیون ایران، یعنی کسانی که بر ضد سلطنت استبدادی قاجار نهضت کرده بودند، موقتاً در این پارک [پارک "قشنگ سفارت انگلیس"] پناهنده شده... بودند و با دیگرهای پلو پذیرایی می شدند و ماژورS [= ظاهراً کلنل اسمارت بعدی است]، آتاشه نظامی سفارت، هم در میان پناهندگان می گردید و از آنها می پرسید: آیا شما مشروطه می خواهید؟ چنین نیست؟ خلاصه اسم شب این طور بود و به زودی هواخواهان مشروطیت را به دور آن جمع کرد.» حتی در منابع انگلیسی نیز (به رغم تلاشی که برای سرپوش نهادن بر تحرکات پشت صحنه تحصن وجود دارد) جای جای اشاراتی تأمل برانگیز به این امر شده است که پژوهندگان تیزبین را به تأمل فرامی خواند.

عبارت طنزآمیز سر ادوارد گری (وزیر خارجه لندن در عصر مشروطه، و عاقد قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس) به اسپرینگ ریس، سفیر انگلیس در ایران، از این جمله بوده و برای آشنایان با زبان دیپلماسی پیچیده و پُر مکر بریتانیا (آن هم بریتانیای مقتدر و جهان خوار آن روز) گویای بسی نکته ها و معانی است. به درستی گفته اند که «فرهنگ و زبان دیپلماسی در میان هاله ای از ابهام و لفاظی و تظاهر و تعارف پیچیده شده و درک نیات تهیه کنندگان اسناد و مدارک و نامه های سیاسی، مستلزم تخصص در درک زبان و فرهنگ خاص دیپلماتیک است.» اسپرینگ ریس، آن زمان به عنوان «مرخصی» در انگلستان به سر می برد و کارها به دست شارژدافر یا کاردار سفارت (مستر گرانت داف) می چرخید. مستر داف نیز دو تن از کارمندان ورزیده خود: سرهنگ داگلاس و والتر اسمارت را از قلعهک به ساختمان سفارت فرستاده بود تا امور را رتق و فتق نمایند. جالب است بدانیم جناب اسمارت (ماژور آن روزی و کلنل بعدی)، سال ها بعد در زمان احمدشاه مستشار سفارت شد و با همدستی ژنرال آبرونساید، کمیته آهن را

به ریاست سید ضیال‌الدین طباطبایی برپا کرد که حاصل آن طرح و اجرای کودتای ۱۲۹۹ بود زمانی هم که تاریخ مصرف سید ضیا به پایان رسید (یا مأموریت وی تغییر کرد) و تباری احمدشاه و رضاخان، جان وی را به خطر افکند، همین جناب اسمارت بود که پادرمیانی کرد و با وساطت کردن نزد شاه، امنیت سید را تا لحظه خروج وی از ایران تضمین کرد. وی همچنین مسئولیت مترجم را در گفت‌وگوهای خصوصی رضاخان با سرپرسی لورین (سفیر وقت انگلیس) بر عهده داشت.

به هر روی، ادوارد گری در ۸ اوت ۱۹۰۶ م. به اسپرینگ ریس خبر داد: «در حال حاضر، طبق گزارشی که به من رسیده، نزدیک به چهارده هزار نفر در باغ تابستانی سفارت ما در قلعهک بست نشسته‌اند و عقیده شخصی‌ام این است که خود شاه نیز، دیر یا زود، به جمع بست‌نشینان خواهد پیوست!...». و چهار روز بعد باز به همو نوشت: «عده بست‌نشینان در قلعهک، به طور ناگهانی تقلیل یافته و از چهارده هزار نفر به دویست نفر رسیده است. گرانت داف [کاردار سفارت] خیلی به این موضوع (حمایت از چهارده هزار نفر مشروطه‌خواه ایرانی) می‌نازد و شاید به این دلیل است که این دویست نفر را به عنوان نمونه نگاه داشته است و در توجیه عمل خود (نگاه داشتن این عده) دلیل می‌آورد که اینان "شکایت رسمی" دارند.» سپس افزود: «در قبال این وضع، هر لحظه انتظار دارم از تهران خبر برسد که ملت ایران گرانت داف را به عنوان شاه جدید خود برگزیده است... تمام امکانات خزانه‌داری بریتانیا، و اگر آن نشد، تمام بودجه سری دستگاه‌های اطلاعاتی ما، قرار است تحت اختیار شما گذاشته شود که باغ وسیع سفارت را به حال سابقش برگردانید. تصور نمی‌کنم دیگر مسأله‌ای به نام "کمبود کود" برای سال آینده داشته باشیم. باروری درختان و گل‌های محوطه سفارت، بعد از قضایای اخیر چنان غنی شده است که واقعاً ارزش پول خرج کردن را دارد. دوست عزیزم، چه گل‌های سرخ قشنگی در عرض یکی دو سال آینده در باغ سفارت خواهی داشت!»

جالب است که، مقامات انگلیسی در دیدارها و مراسلات رسمی دیپلماتیکشان با دولت ایران و روس تزاری، همه جا به «سیاست بی‌طرفی!» تظاهر می‌کردند، اما در عمل، عمال سفارت این دولت در ایران، چه در داخل سفارت و چه در خارج آن، همگی برای «فریب» آزادی‌خواهان و «ایجاد انحراف» در خط اصیل اسلامی - مردمی قیام و کشاندن آن به خطوط بدلی استعماری و غیر اسلامی (اما مردمی‌نمایانه) بسیج شده بودند و به طور هماهنگ (آن هم نه چندان پنهان!) فعالیت می‌کردند! حتی، به قول یکی از مطلعان، مستر چرچیل - دبیر کهنه کار امور شرقی سفارت انگلیس -

نیز که با زبان و خط فارسی به خوبی آشنا بود به عنوان آخوند طالقانی! (و لابد برای تنظیم ارتباط میان آزادی خواهان نمایان نفوذی تهران و قم، و اجرای سناریوی انحراف نهضت، همراه ستون پنجم) به قم رفته بود!

ضیالالدین دُری اصفهانی، مدرس رشته فلسفه و مدیر یکی از مدارس تهران، که ناظر حوادث صدر مشروطه بوده، داستان عجیب و عبرت‌انگیزی را نقل کرده و با اشاره به تحصن جمعی از مردم پایتخت در سفارت انگلیس نوشته است: تا زمان این تحصن، «سخن از مشروطه در میان نبود و این کلمه را کسی نمی‌دانست! فقط مشروطه را به مردم تهران، اهل سفارت القا کردند!» سپس «تفصیل» ماجرا را چنین نقل کرده است: «یک روز طرف عصر بنده با سه نفر از معممین، درب سفارت ایستاده بودم. درشکه شارژدافر سفارت از قلعهک وارد شده، همین که درشکه به محاذات ما رسید ایستاد. بعد خانم شارژدافر از درشکه پیاده شد، با نهایت خنده‌رویی و تمغز به نزد ما آمده گفت: آقایان، شما برای چه به اینجا آمده‌اید؟ یک نفر روضه‌خوان که فعلاً اسمش را فراموش کرده‌ام در جواب خانم گفت: ما آمده‌ایم اینجا یک مجلس عدالت می‌خواهیم. گفت: نمی‌دانم مجلس عدالت چیست؟ گفت: یک مجلسی که دانشمندان، ریش سفیدانمان بنشینند نگذارند حکام و سلاطین به ما ظلم کنند. گفت: پس شما یقین مشروطه می‌خواهید.

این اولین دفعه بود که لفظ مشروطه را از دهان خانم انگلیسی شنیدیم. شیخ مخاطب گفت: بلی! ما مشروطه می‌خواهیم. آن خانم مُحیله لبش را گزید و گفت: نه! شما مشروطه نگویید! ما که مشروطه شدیم کشیشهایمان را کشتیم، سلاطینمان را کشتیم تا مشروطه شدیم. شما نگویید، خوب نیست! آخوند مخاطب گفت: ما هم می‌کشیم هر کسی را که مخالفت کند و اگر چه امام زمانمان باشد.

خانم خنده طولانی نموده، گفت: شما هم می‌کشید؟! بسیار خوب! خنده کنان و رقص کنان رفت در ته باغ.»

ضیالالدین دُری، از سخنان این فرد، «آشفته و پریشان شده» به وی پرخاش کرده است که: «ای سفیه احمق! این چه حرف کفرآمیزی بود که گفتی؟! آنچه را که این دشمن دین و ملت به تو القا کرد، یا موافق با شریعت اسلام است یا مخالف. اگر موافق است که امام زمان مخالفت نمی‌کند، و اگر مخالف با شریعت اسلام است تو چگونه طلب می‌کنی چیزی را که ضد اسلام است؟!». به نوشته دُری، طولی نکشید که وی شنید: «یکی فریاد می‌کرد ما مشربه می‌خواهیم، یکی فریاد می‌کرد ما شرطه می‌خواهیم!» و آن روحانی‌نما نیز «فریاد می‌کرد: بگوئید آنچه را که خانم گفت: "مشروطه می‌خواهیم."»

به هر روی، نقشه طراحی شده در سفارت انگلیس، چنان مزورانه و سریع اجرا شد که به سرعت شعار اسلامی، شفاف و ریشه دار عدالت‌خانه، به شعار وارداتی، چند پهلو و متشابه مشروطه تغییر نام داد (شعاری که هنوز هم در مبدأ زایش، نحوه پیدایی و وجه تسمیه آن، میان محققان، اختلاف نظر وجود دارد). افراد مرموز، همچنین به یاری کاردار سفارت، مستر گرانت داف، در دستخط شاه محتضر (مورخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق) مبنی بر اجازه تأسیس مجلس شورای اسلامی دست بردند و درست در بحبوه باردی درخت نهضت عدالت‌خانه، زمینه را به گونه‌ای چیدند که دستخط جدیدی صادر گردید و ضمن آن، قید «اسلامی» برای همیشه در دوران مشروطه، از عنوان مجلس حذف شد، و جای خود را به عنوان «ملی» داد!

شیخ فضل‌الله‌نوری، یکی از نخستین گام‌های انحرافی در نهضت مشروطه را همین امر می‌دانست. در لایحه مورخ ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ منتشر شده از سوی او در ایام تحسن حضرت عبدالعظیم (ع) چنین آمده است: «همین که مذاکرات مجلس [شورا] شروع شد و عناوین دایر به اصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد، از اثنای نطق‌ها و لوايح و جراید، اموری به ظهور رسید که هیچ کس منتظر نبود و زایدالوصف مایه وحشت و حیرت رؤسای روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین شد. از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم، لفظ «اسلامی» گم شد و رفت! که این فقره سند صحیح دارد، عندالحاجه مذکور و مشهود می‌شود.»

خوشبختانه گزارشی مفصل از اقدامات حساب‌شده اعضای سفارت انگلیس (مدت‌ها پیش از شروع تحسن)، برای فراهم ساختن زمینه تجمع و تحسن جمعی کثیر از مردم پایتخت، در دست است که مرحوم آیت الله حاج سید حسین بدلا (از علمای پارسا و معمر قم، که در سال‌های اخیر در گذشتند) در منزل خود برای این جانب - علی ابوالحسنی (منذر) - نقل کرده است (نگارنده هنگام نقل این گزارش، آن را در سه صفحه پاکنویس کرده و به مهر و امضای ایشان و نیز فرزند فاضلشان (به عنوان شاهد) رسانده است).

جناب بدلا در آغاز این گزارش (که به قلم حقیر، و به نقل از ایشان، نگارش یافته) چنین آورده است: «حکایت عبرت‌انگیز زیر، که از مقدمه‌چینی‌های سفارت پیش از کشاندن جمعی از مردم تهران به تحسن در سفارت انگلیس در صدر مشروطه پرده برمی‌دارد، عیناً همان چیزی است که اینجانب سید حسین بدلا در تاریخ محرم ۱۴۰۶ ق/شهریور ۱۳۶۴ ش برای جناب حجت‌الاسلام آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) نقل کردم و ایشان برای ثبت در تاریخ در سه صفحه نوشته‌اند.» جناب ایشان علاوه بر گواهی فوق، ذیل هر صفحه را نیز مستقلاً مهر و امضا کرده است.

نقشه قتل شیخ فضل الله در سفارت انگلیس

طرح ترور شیخ فضل الله در سفارت انگلستان تهیه و توسط عوامل سفارت به دست ماجراجویی به نام کریم دواتگر داده شد تا در ۱۵ ذی الحجه ۱۳۲۶ به هنگام بازگشت او از یک مجلس میهمانی اجرا شود.

از گلوله‌های که از ششلول کریم دواتگر شلیک شد، تیری به زیر ران شیخ و دو گلوله تیر به یکی از همراهان شیخ اصابت کرد.

کریم دواتگر که خود را در خطر دستگیری می‌دید تیری نیز به طرف گلولی خود نشانه رفت، اما مداوای وی مانع مرگش شد.

در بازجویی از کریم دواتگر، اسامی افرادی به میان آمد که با سفارت انگلیس در ارتباط بودند و سفارت انگلیس رسماً از دولت ایران خواست تا بدون حضور نماینده آن سفارت، متهمین محاکمه نشوند.

شیخ فضل الله نیز پس از ترور به مدت سه ماه و نیم بستری بود تا بهبود یافت و در مورد کریم جوانمردی از خود نشان داد و از خون او در گذشت.

شیخ فضل الله از نگاه امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) درباره شیخ فضل الله نوری فرمودند: در دوران مشروطه یک عده‌ای که نمی‌خواستند که در این کشور، اسلام قوه داشته باشند، جوسازی کردند، به طوری که مثل مرحوم آقا شیخ فضل الله که آن وقت یک آدم شاخصی در ایران بود و مورد قبول بود، همچو جوسازی کردند که در میدان علنی ایشان را به‌دار زدند و پای آن هم کف زدند.

این نقشه‌ای بود برای اینکه اسلام را منزل کنند و کردند و از آن به بعد دیگر نتوانست مشروطه، یک مشروطه‌ای باشد که علمای نجف می‌خواستند، حتی قضیه مرحوم آقا شیخ فضل الله را، در نجف هم یک جور بدی منعکس کردند، که آنجا هم صدائی از آن در نیامد.

این جوی که ساختند در ایران و در سایر جاها، این جو اسباب این شد که آقا شیخ فضل الله را، با دست بعضی از روحانیون خود ایران محکوم کردند و بعد او را آوردند در وسط میدان و به دار کشیدند و پای آن هم ایستادند، کف زدند و شکست دادند اسلام را، در آن وقت و مردم غفلت داشتند از این عمل، حتی علما هم غفلت داشتند

دعوت از پیکر شیخ فضل الله به قم

خانواده شیخ فضل الله، جنازه او را مخفیانه به منزل بردند و در اتاقی در حالی که غسل و کفن شده بود گذاشتند و آن را تیغه کردند و برای این که کسی بویی نبرد مراسمی ظاهری گرفتند و جنازه‌ای غیر واقعی را در قبرستان دفن کردند و صورت قبری برای آن ساختند.

پس از هیجده ماه که مردم کم کم با خبر شده بودند، می آمدند و پشت دیوار فاتحه می خواندند و می رفتند.

احتمال خطر از هر سو می رفت، دختر شیخ فضل الله نقل می کند: دیشب مرحوم آقا را خواب دیدم که خیلی خوش و خندان بود، ولی من در همان عالم خواب گریه می کردم، آقا به من گفت: «گریه نکن، همان بلاهایی را که سر سید الشهداء آوردند، سر من هم آوردند. این ها می خواهند نعش مرا دریاورند تا درنیاورده اند زود آن را به قم بفرست.» جنازه شیخ را بعد از ۱۸ ماه بدون آن که کم ترین آسیبی دیده باشد از آن اتاق در آورده و مخفیانه به قم انتقال دادند و سپس در مقبره‌ای که قبلاً در صحن مطهر تدارک دیده بود، دفن کردند.

پس از مدتی در ۲۴ تیر ۱۲۸۹ شمسی قریب یک سال پس از شهادت شیخ، یکی دیگر از سران روحانی مشروطه یعنی سید عبدالله بهبهانی را به دستور همان مجاهدینی که شیخ را به شهادت رسانده بودند، به جرم مخالفت با قوانین ضد اسلامی که در مجلس به تصویب می رسید و جلوگیری از رشد فرهنگ غرب در منزلش، به شهادت رساندند و سید محمد طباطبایی را نیز تهدید به مرگ کرده و از گردونه خارج ساختند.

رهبر معظم انقلاب درباره سکوت‌هایی که حین واقعه اعدام شیخ فضل الله صورت گرفته چنین نظری را دارد: «ملتی که در شهر تهران ایستادند و تماشا کردند که مجتهد بزرگی مثل شیخ فضل الله نوری را بالای دار بکشند و دم نزدند؛ دیدند که او را با این که جزو بانیان و بنیانگذاران و رهبران مشروطه بود، به جرم این که با جریان انگلیسی و غربگرایی مشروطیت همراهی نکرد، ضد مشروطه قلمداد کردند - که هنوز هم یک عده قلمزن‌ها و گوینده‌ها و نویسندگهای ما همین حرف دروغ بی مبنای بی منطق را نشخوار و تکرار میکنند - پنجاه سال بعد چوبش را خوردند: در همین شهر

تهران مجلس مؤسسانی تشکیل شد و در آنجا انتقال سلطنت و حکومت به رضاشاه را تصویب کردند. آن‌ها یک عده آدم خاص نبودند؛ این یک گناه ملی و عمومی بود».

نکته قابل توجه ماجرای محاکمه و اعدام این عالم آنجایی است که اتفاقاً رئیس دادگاه وی نه یک شخصیت به ظاهر غربگرا بلکه یک شخصیت معمم به نام **شیخ ابراهیم زنجانی** است که قبل و بعد از حکم اعدام شیخ، نماینده مجلس هم بوده است.

نتیجه گیری: از مباحث و مطالب مطرح شده نتیجه گرفته میشود که شیخ فضل الله از ابتدا قائل به مشروطه مشروعه بوده و دلایل حمایت ایشان از نهضت اجرای قانون و احکام اسلام بوده و بر این امر اصرار داشتند و جهت احقاق آن دارای برنامه و تصمیم مصمم بودند و از هیچ کس ترسی نداشتند و شجاعانه در پی کسب این هدف بودند. ولی وقتی حوادثی در جامعه رخ داد و دیدند که این نهضت به انحراف کشیده شده و توسط غرب زده ها به تاراج رفته و دیگر قابل اصلاح نمیباشد، حمایت خود را از این جریان برداشتند و خون خود را جهت تنویر افکار عمومی و آگاهی مردم نهادند.

منابع

۱. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، آگاه، ۱۳۵۷؛ محمد مهدی شریف کاشانی، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲؛

۲. رحیم رضازاده ملک کتاب آبی، تهران ۱۳۷۷ خورشیدی

۳. ابراهیم صفایی، اسناد مشروطه، تهران، نشر بابک، ۱۳۵۵،
۴. مخبرالسلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، زوآر، ۱۳۶۱، چ ۳،
۵. محیط، سال اول، شماره اول (رجب ۱۳۶۱ ق/ شهریور ۱۳۲۱ ش)،
۶. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، چ ۲، تهران، عطار و فردوسی، ۱۳۶۱،
۷. خاطرات امید، مندرج در: خاطرات و اسناد به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، وحید، ۱۳۶۷
۸. نیکیتین، خاطرات و سفرنامه مسیوب روسی، مترجم علی محمد فره وشی
۹. واقف شریفی، وقتی که مارکسیستها تاریخ می‌نویسند، نشر جنگل، ۱۳۵۷
۱۰. دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسیها، ترجمه کریم امامی، نشر نو ۱۹۸۵
۱۱. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، انتشارات ایران، ۱۳۶۴
۱۲. دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، افزایش نفوذ روس و انگلیس...، اطلاعات سیاسی و اقتصادی شماره ۳۶، ۱۳۶۹،
۱۳. نامه‌های خصوصی سر سسیل اسپرینگ ریس وزیرمختار انگلیس در دربار ایران (، ترجمه دکتر شیخ‌الاسلامی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵، ص ۱۳۳
۱۴. خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، نشر خلیلیان، ۱۳۸۴
۱۵. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، نشر اقبال، ۱۳۲۸
۱۶. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، علمی، ۱۳۶۳،
۱۷. محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲،